

درآمدی بر زمینه‌های نوستالژی در نهج‌البلاغه

رمضان رضایی*

یدالله رفیعی**

چکیده

نوستالژی یک حالت روحی بوده و یکی از رفتارهای ناخود آگاه انسان به شمار می‌آید که در پی انگیزش‌های فردی یا اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آید. امام علی(ع) نیز به عنوان یک انسان که در جامعه خویش زندگی می‌کرد و واقعیت‌های آن را ملاحظه می‌نمود، گاهی چنین حسی برایش دست می‌داد. مرور گذاری کتاب نهج‌البلاغه بیانگر انعکاس حس غربت امام به خاطر رخداد‌های جامعه پیرامونش است. نیرنگ دشمنان، ساده لوحی سپاهیان، دغدغه آینده مردم، نگرانی به خاطر تساهل دینی و کاهلی در اجرای احکام و انحراف جامعه از مسیر اصلی، چیزهایی بود که بیشتر بدان حس دامن می‌زد. پژوهش حاضر با تکیه بر روش تحلیلی - توصیفی سعی دارد به این پرسش اصلی پاسخ بگوید که حس نوستالژیک امام در نهج‌البلاغه چگونه منعکس شده است؟ یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که ابعاد گوناگون نوستالژی در نهج‌البلاغه انعکاس یافته است و دو بعد سیاسی و دینی نوستالژیک بیشتر از سایر جنبه‌ها مشهود است.

کلیدواژه‌ها: امام علی(ع)، نهج‌البلاغه، نوستالژی.

* استادیار گروه پژوهش ترجمه، پژوهشگاه علوم انسانی (نویسنده مسئول)

** استادیار گروه پژوهشی ترجمه، پژوهشگاه علوم انسانی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۵

۱. مقدمه و بحث نظری پژوهش

نوستالژی یک اصطلاح پزشکی و متعلق به علم روان‌شناسی است. این واژه از دو کلمه یونانی nostos به معنی بازگشت به خانه و algia به معنای درد تشکیل شده است و در فرهنگ‌های باطنی و آریانپور به معنای «غم غربت، حسرت، دلتنگی نسبت به گذشته و آنگهی اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته، احساس حسرت و دلتنگی برای وطن، خانواده، دوران خوش کودکی، اوضاع خوش سیاسی، اقتصادی و مذهبی در گذشته و...» (باطنی، ۱۳۶۸: ذیل واژه نوستالژی و آریانپور، ۱۳۸۰: ۳۵۳۹/۴) تعریف شده است.

این اصطلاح روان‌شناسی در مورد سربازانی به کار می‌رفته است که بر اثر شدن از خانه و خانواده دچار نوعی افسردگی و بیماری شده بودند، رفته رفته وارد حوزه علوم انسانی از جمله ادبیات شد. (تقی زاده، ۱۳۸۱: ۲۰۲) نوستالژی با ورود به حیطه فلسفه و ادبیات معنای جدیدی به خود گرفت. امروزه در بررسی‌های ادبی به شیوه‌ای از کلام اطلاق می‌شود که در آن خاطرات گذشته‌ای تجلی می‌یابد که همراه با کامیابی‌ها بوده و اکنون از دست رفته است، همچنین در آن، کودکی و نوجوانی، عشق دیرینه، دوری از وطن، خانواده، ارزش‌های والا، اساطیر و آرمان شهر یاد شده و با حسرت ندای بازگشت بدان‌ها در سر پرورنده می‌شود. به بیان دیگر نوستالژی زمانی روی می‌دهد که زمان و مکان برای انسان به هر دلیلی آن گونه که می‌خواهد نباشد و در اثر غم و حسرت ناشی از آن به دنبال آرمان شهری می‌گردد که خواسته‌هایش در آن محقق می‌شود؛ بر این اساس، معنا و مفهوم غم غربت و وسیع‌تر از مفهوم دوری از میهن بوده و به معنای دور افتادن از مکان یا زمان یا شرایط دلخواه و آرمانی است.

از طرفی دست‌یابی به جامعه‌ای که در آن رستگاری و سعادت حکمفرما بوده باشد، یکی از آرزوهای بشر بوده است. تصور آرمان شهر همیشه معطوف به آینده نیست. همان گونه که نوستالژی معطوف به گذشته نیست. اگر انسان از وضع موجود ناراضی باشد، گاهی به گذشته باز می‌گردد و گاهی برای فرار از وضعیت حال به آینده پناهنده می‌شود و به جستجوی آرمان شهر خویش می‌پردازد؛ بنابراین مکانی که برای زندگی فرد مطلوب نباشد به یک غریبستانی تبدیل می‌شود و این نقطه‌ی شروع نوستالژی است.

حال سوال اصلی این پژوهش این است که چرا در امام علی (ع) حس نوستالژیک به وجود آمد و این حس امام در نهج‌البلاغه چگونه منعکس شده است؟ پژوهش حاضر در پاسخ به این پرسش قصد دارد غریبستانی را که علی (ع) در آن خلافت می‌کرده و موجب

برانگیخته شدن حس نوستالژیک آن حضرت شده و در فرمایشات ایشان متجلی یافته است، مورد بررسی قرار داده و به شیوه تحلیلی - توصیفی تبیین نماید.

۲. پیشینه تحقیق

بررسی‌های نگارندگان بیانگر آن است که تاکنون کتاب مستقلی درباره ماهیت، اهمیت و انواع نوستالژی به زبان فارسی نگاشته نشده است؛ اما مقالات متعددی با تکیه بر شعر شاعران قدیم و جدید به رشته تحریر در آمده است که برخی از آنها در این مقاله مورد توجه ما بوده است. از جمله آنهاست: "بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری" از مهدی شریفیان، مجله ادبیات فارسی سیستان و بلوچستان، سال پنجم، بهار و تابستان ۱۳۸۶. در این مقاله ابتدا نوستالژی و ارتباط آن با ادبیات تبیین می‌شود سپس به انواع نوستالژی در اشعار سپهری اشاره می‌گردد. مقاله دیگر "بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی" از کبری روشنفکر و سجاد اسماعیلی، مجله پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، شماره ۴ سال ۱۳۹۳. این مقاله نیز انواع نوستالژی را به صورت تطبیقی در شعر این دو شاعر بررسی می‌کند. از این نوع مقالات در مجلات علمی پژوهشی به وفور یافت می‌شود، اما درباره فرایند نوستالژی در نهج‌البلاغه پژوهشی صورت نگرفته است و لذا این موضوع کاملاً تازگی دارد.

۳. کوفه مرکز خلافت

حس نوستالژیک برای امام، بیشتر در شهر کوفه دست داد، هر چند که در مدینه نیز پس از رحلت پیامبر دلتنگی‌های خاص خود را داشتند؛ بنابراین پیش از تبیین این موضوع در کتاب گرانسنگ نهج‌البلاغه، بی‌مناسبت نیست که اشاره‌ای به بافت اجتماعی کوفه در آن مقطع داشته باشیم.

تاسیس کوفه در پی فتوحات مسلمانان در مرزهای غربی امپراتوری ساسانی و لزوم ایجاد پایگاه و اردوگاهی برای اقامت سپاهیان در مکانی مناسب با طبع‌شان انجام پذیرفت. خلیفه دوم تمایلی به اقامت اعراب مسلمان در شهرهای ایرانی و آمیخته شدن آنها با ایرانیان نداشت، لذا پس از این که از بیماری سربازان آگاهی یافت، طی دستوری از سعد بن ابی وقاص، فرمانده سپاه مسلمانان، خواست تا برای مسلمانان محلی برای مهاجرت (دار

الهجره) و نیز مرکزی برای اداره جنگ (دار الجهاد) انتخاب کند. (طبری، ۱۴۰۸: ۱/۲: ۴۷۷) از گزارشات منابع تاریخی چنین استنباط می‌شود که کوفه در آغاز به منزله اردوگاهی نظامی طراحی گردید تا گروه‌های مختلف در آن اقامت کنند، همیشه آماده باش بوده تا در صورت نیاز از آنها استفاده شود.

این امر به مرور باعث رسوب جمعیت و ایجاد تنوع قومی و فکری در کوفه شد. این تنوع در کوفه نقش مهمی را در تاریخ و نیز در نحوه تفکر و اندیشه ساکنان آن ایفا نمود. بدین ترتیب بنای شهرهای جدید و نیز خود مسأله فتوحات، بسیاری از قواعد عرفی حاکم بر جوامع عرب را بر هم زد. به طور مثال در جامعه سنتی عرب، انتخاب محل زندگی بر مبنای وابستگی‌ها و روابط سببی بود، لذا آنان حتی به عرب‌هایی که از قبایل خودشان نبودند، به چشم بیگانه می‌نگریستند؛ اما حالا بایستی در کنار همدیگر زندگی اجتماعی جدیدی را شروع می‌کردند. بنابراین در سرزمین‌های اسلامی تنوع قومیتی قابل ملاحظه بود. اوج این تنوع قومیتی در کوفه به چشم می‌خورد. در آنجا اعراب در کنار ایرانیان، موالی، اسواران و حمراء دیلم به سر می‌بردند. (ناصح ستوده، ۱۳۷۹: ۱۳) ترکیب عنصر عرب نیز در کوفه بیش از شهرهای دیگر نامتجانس و پیچیده بود. حضور قبایل متعددی از اعراب شمال (عدناتی) و به خصوص اعراب جنوب (قحطانی) شاهدی بر این مدعاست.

این جمعیت نامتجانس، متشکل از دسته‌های نظامی‌ای بود که به عنوان جنگاوران آماده نبرد، عمل می‌کردند. تعدادی از این افراد بدون خانواده‌های خود در کوفه اقامت گزیدند که طبعاً کنترل آنها تا حدودی دشوار بود. طبیعی بود که این ناهمگونی مسائلی را دامن بزند. چیزی که بر این ناسازواری بیشتر دامن می‌زد، توجه سریانی‌های ساکن اطراف حیره و نجف و نجرانی‌های یمن (اصطخری، ۱۹۶۱: ۵۸) و نیز ساکنین بادیه‌های میان کوفه و بصره، به کوفه بود که به اقامت آنها در کوفه انجامید. مجموعه این عوامل باعث شد تا کوفه اندکی پس از بیعت مردم با امام شرایط ویژه‌ای به خود بگیرد، لذا به زودی گروه‌های مخالف شکل گرفته و وارد عمل شدند. این گروه‌ها به طور عمده در سه شاخه طبقه‌بندی شدند. همین دسته‌بندی را رسول خدا (ص) پیش از این انجام داده بود. آن حضرت چنین فرموده بود: «ای علی پس از من با ناکثین، قاسطین و مارقین نبرد خواهی کرد» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵ق: ۲۰۱/۱) حضور برخی افراد شاخص در بین گروه‌های مخالف و نیز حمایت مالی اشراف به خصوص بنی امیه از مخالفان، چنان جوی را علیه علی (ع) ایجاد کرد که ایشان در غربتی سخت قرار گرفتند و تا مدت‌ها از هیچ ناحیه‌ای نیروی کمکی و یا

سپاهی برایشان ارسال نشد و کسانی که به ظاهر با امام بیعت کرده بودند، به سبب منافع خویش در مقابل ایشان قرار گرفتند و آنان که به دنبال قدرت طلبی، ریاست و سیاست ورزی توأم با نیرنگ بودند، به پیروی از قاسطین شام به دشمنی با امام برخاستند. جاهلان عالم نما و بی‌خردان مقدس‌نما نیز به عنوان وسیله‌ای برای تحقق امیال اشراف تبدیل شدند. تمامی این عوامل دست به دست هم دادند تا یک حس نوستالژیک در ایشان به وجود آید و در سخنان‌شان بروز یابد.

۴. انواع نوستالژی در نهج البلاغه

اندیشه نوستالژیک چیزی است که به محدوده زمانی و مکانی مقید نمی‌شود هر کسی در هر زمانی و در هر جایی از این کره خاکی به دلایلی می‌تواند این اندیشه و حس را در سر بپروراند. پیشتر ذکر شد که یکی از معانی نوستالژی دور افتادن از مکان یا زمان یا شرایط دلخواه و آرمانی است. هر چند که دوران حیات رسول خدا در صدر اسلام برای مسلمانان یک زمان آرمانی و مدینه یک مکان آرمانی بود، اما به خود حضرت رسول نیز گاهی احساس غم و دلنگی غریبانه‌ای دست می‌داد و هر وقت از ایشان درباره غم غربت سوال می‌شد، می‌فرمود: «بدأ الاسلام غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغرباء» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۰/۶۷) از ایشان پرسیدند منظور از غربا کیست؟ فرمود: منظور کسانی هست که اگر مردم فاسد شدند آنها را اصلاح نمایند.

آصفی در مقاله‌ای با عنوان غربت و اغتراب: درنگی در حدیث «بدأ الاسلام غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغرباء» توضیحاتی را درباره این حدیث آورده و سپس بیان می‌دارد که برای اسلام دو غربت وجود دارد: غربت اول در صدر اسلام و غربت دوم در عصر ما قبل ظهور است و سپس چنین می‌افزاید که تحریف اسلام و مفاهیم دینی و احکام اسلام و نیز تشویش اذهان باعث احساس غربت می‌شود. (آصفی، ۱۳۸۷: ۲۴) بر این اساس طبیعی است که کسی مثل امام علی(ع) که اندیشه اصلاح جامعه و برقراری عدالت و از بین بردن انحرافات دینی را داشت و از طرفی برخی انحرافات خواص را می‌دید، در کلامش حس غریبانه و نوستالژیک نمایان گردد. آن حضرت از یک طرف خویشانش را در بین کوفیان غریب احساس می‌کرد و از طرف دیگر بار هدایت جامعه و جهاد در راه رستگاری مردم و مبارزه با بی‌عدالتی و اشرافی‌گری را به دوش می‌کشید. آن حضرت با سیاستمداران جامعه خویش تفاوت‌هایی داشت. او مردم را برای خدا می‌خواست در حالی که مردم او را برای خویشانش

می‌خواستند، با وجود این پذیرای همین مردم بود. پر واضح است که امام بیعت طلحه و زبیر و سعد ابن ابی وقاص و دیگران را بر این اساس که حامی دین و عدالت باشند، پذیرفته بود؛ ولی آنها هدف مادی داشتند و هدفشان با هدف حضرت متفاوت بود، بنابراین پیوند آنها با امامدر کانال دیگری بود، طبیعی است که چنین پیوندی، ناپایدار است. از این رو خواه ناخواه به زودی آنها از علی (ع) جدا می‌شدند و با مرام او مخالفت می‌کردند و چنین نیز کردند. امام آنها را در خطبه ۱۳۷ مورد سرزنش و خطاب قرار داد و فرمود: تکن بیعتکم ایای فلتة، ولیس امری و امرکم واحدا انی اریدکم لله و انتم تریدوننی لانفسکم» بیعت شما با من، بدون مطالعه و ناگهانی نبود، اکنون هدف من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا و در خط خدا می‌خواهم، ولی شما مرا برای اهداف (شوم) خود می‌خواهید. بر این اساس حس نوستالژیک امام را می‌توان در دو شاخه عمده سیاسی و دینی جای داد.

۵. نوستالژی سیاسی

مسأله رهبری جامعه یکی از اصل‌های سیاسی در اسلام است. به طوری که نزول آیه « الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي » (مائده/۵) در روز غدیر خم ناظر این مسأله بوده و برای تبیین موضوع رهبری و انتخاب جانشین پس از ایشان بوده است. موضوع رهبری امت اسلامی که مسأله سیاسی است از آن جهت دارای اهمیت است که مصالح این امت را حفظ نموده و از تعدی و ظلم و جور بدان‌ها منع کرده و جلوی انحرافات را می‌گیرد. اسلام نیز بر وجوب اطاعت از امام یا خلیفه، در نهمان و آشکارا تاکید کرده و مسلمانان را از نقض بیعت باز می‌دارد. اما در دوران خلافت امام علی (ع) کسانی مثل طلحه و زبیر با وجود این که دست بیعت با آن حضرت داده بودند، بیعت خویش را نقض نمودند. وقتی خبر نقض پیمان به وسیله آنها به آن حضرت رسید، فرمود: «...اللَّهُمَّ إِنَّهُمَا قَطَعَانِي وَظَلَمَانِي ، وَ نَكثَا بِيَعْتِي ، وَ أَلْبَا النَّاسَ عَلَيَّ ، فَاحْلُلْ مَا عَقَدَا ، وَ لَا تُحْكِمْ لَهُمَا مَا أُبْرَمَا ، وَ أَرِهِيَا الْمَسَاءَةَ فِيمَا أَمَّلَا وَ عَمَلَا...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷) بار خدایا، آن دو طلحه و زبیر پیوند خود بریدند و بر من ستم کردند و بیعت من گسستند و مردم را بر علیه من برانگیختند. بار خدایا، هر گره که بسته‌اند، بگشای و آنچه تاییده‌اند، سست نمای و بدی و ناکامی را در هر چه آروزیش را دارند و در راه و روشی که در پیش گرفته‌اند، به آنان بنمای.

این راز و نیاز به درگاه خداوند در این مسأله سیاسی به خوبی بیانگر حس نوستالژیک امام است. او نگران بود که با این رفتار اصحاب جمل در کار امت نو بنیاد اسلامی گرهی

ایجاد شود و به مرور همان چیزی اتفاق افتاد که امام نگرانش بود. او می دانست که آشوب‌ها و جنگ‌های داخلی نتیجه و فایده‌ای جز تباهی و تحلیل رفتن بنیه امت اسلامی در بر ندارد، لذا برای ممانعت از جنگی که اهل جمل طراحی کرده بودند، تلاش بسیاری کرد حتی در میدان نبرد نیز برای نجات طلحه و زبیر کوشش فراوان نمود، اما سخنان حضرت در گوش آنان ثمری نداشت؛ بنابراین طبیعی است که حس غربان‌های به امام دست دهد؛ چرا که از یک طرف از برقراری صلح ناامید گشته و از طرفی دیگر عدم اطاعت از خلیفه تعدادی از مسلمانان را به پرتگاه نقض پیمان و در نهایت به پرتگاه هلاکت کشانده است.

مشکل تنها طلحه و زبیر نبود؛ بلکه در دوران خلافت امام، جامعه اسلامی به خاطر وجود افرادی چون معاویه، عمرو بن عاص، قیس بن اشعث و دیگران به یک مدینه غیر فاضله تبدیل شده بود که افراد آرمان خواهی مثل ابوذر، مالک اشتر و دیگران در آن گرفتار حس غربت شده و احساس دل‌تنگی می‌کردند چه رسد به رهبر جامعه اسلامی که بار تمامی مشکلات به دوش اوست. کسی مثل معاویه با وجود این که می‌دانست وقتی در مدینه مهاجرین و انصار جمع شدند و با علی(ع) بیعت کردند، ایشان برای تمامی مسلمانان در تمامی شهرها خلیفه هستند و این امر بدیهی بود؛ ولی معاویه به هوا خواهی و طمع‌ورزی و آتش افروزی اصرار داشت و از امام می‌خواست که وی را به عنوان والی شام به رسمیت بشناسد تا از در بیعت درآید که امام فرمود: «... وَ أَمَّا طَلْبُكَ إِلَى الشَّامِ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتُكَ أَمْسَ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَّاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ وَ أَمَّا اسْتَوْأُونَا فِي الْحَرْبِ وَ الرَّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشُّكِّ مِنْنِي عَلَى الْيَقِينِ...» (نهج البلاغه، نامه ۱۷) شام را از من می‌خواهی و من چیزی را که دیروز از تو منع می‌کردم امروز به تو نخواهم داد. اما اینکه می‌گویی که جنگ، عرب را خرد و تباه کرد و اکنون او را جز نیم نفسی نمانده است، بدان که هر کس که در راه حق کشته شده به بهشت رفته و هر که در راه باطل جان باخته به جهنم. اما این سخن تو که ما در جنگ و مردان جنگی برابریم، نه چنین است. تو اهل شکی و من مرد یقینم.

بدین ترتیب پرچم‌دار نیرنگ و نفاق، سیاست نیرنگ و نفاق را در پیش گرفت. به طوری که گاهی مطالبه خون عثمان را می‌کند و گاهی نیز امارت شام را می‌خواهد در صورتی که در طرف مقابل علی(ع) قرار داشت که اهل حق بود و خلافت مسلمانان را با اکراه پذیرفته بود و پس از پذیرش آن نیز به فکر خیر و صلاح مردم و اصلاح نابسامانی آنها

بود. هر چند که عمده‌ی این نابسامانی محصول رفتار اصحاب جمل، اهل شام و خوارج بود. آنها در جامعه چند دستگی ایجاد کرده و وحدت را از بین بردند. معلوم می‌شود که راه آن حضرت از راه و روش مخالفان جداست و تحت تاثیر غوغای آنان در برقراری عدالت قرار نمی‌گیرد چون علم وسیع و معرفت گسترده‌اش یاریگر اوست. این تفاوت فاحش دیدگاه حضرت با مخالفان همواره موجب غم و اندوه وی می‌شد، چرا که آنها قدرت و قوه درک حقیقت علوی را نداشتند. بر این اساس است که ویل دورانت می‌نویسد: «درد و اندوه نوابغ از همه بیشتر است و هر چه ذکاوت انسان بیشتر باشد، دلتنگ‌تر می‌شود و هر چه معرفت انسان عمیق‌تر باشد، غصه‌دارتر می‌شود.» (ویل دورانت، ۱۹۷۵: ۲۷۱)

بنابر گواه بسیاری از صحابه و تابعین، امام علی(ع) بعد از پیامبر از داناترین و آگاهترین افراد بود و اندیشه‌های والایی داشت و همین دانایی و آگاهی را در جهت هدایت و نصیحت مردم به کار می‌برد، اما جهل مردم باعث شده بود که قابلیت استفاده از امام را از خود سلب کنند و عملاً امام گرفتار مردمانی شده بود که جایگاهش را نمی‌شناختند و شاید این امتحان الهی بود آنجا که می‌فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَنُكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ» (ملک، ۱-۲) اما حسن نوستالژیک امام از یارانی که در اطرافش بودند در این سخنانش هوداست: «...أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لَانَّهُمْ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَيَّ بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ وَ إِبْطَائِكُمْ عَنِّي وَ لَقَدْ أَصْبَحَتِ الْأُمَّةُ تَخَافُ ظُلْمَ رُعَاتِهَا وَ أَصْبَحَتُ أَخَافُ ظُلْمَ رَعِيَّتِي...» (نهج البلاغه، خطبه ۹۷) به خدایی که جانم در دست قدرت اوست که سپاه معاویه بر شما پیروز خواهند شد، نه به خاطر این کهاز شما به حق شایسته ترند، بلکه بدان خاطر که آنان در حرکت به سوی باطل زمامدارشان شتابانند و شما در برابر حق من سست و کند هستید. هرآینه ملل مختلف از ستمکاری زمامدارانشان در ترسند و من از ستم ملت‌م بر خویش در وحشتم.

علی(ع) تاسف‌بارترین و غمبارترین سخنان را در نکوهش کوفیان که سپاه وی را تشکیل می‌دهند به زبان می‌آورد، گویی فردی که در جمعی گرفتار غربت شده و گوش شنوا برای سخنانش و چشم بینایی برای کردارش و زبان گویایی در دفاع از حقانیتش وجود ندارد. آنها اطاعت از ولی امر خویش را که یک امر الهی است، فراموش کرده‌اند و غریبستان عظیمی برای حضرت فراهم ساخته‌اند.

۶. نوستالژی دینی

ظاهراً عدم رسوخ احکام دین اسلام در وجود برخی از مسلمانان در صدر اسلام به مشکلاتی دامن می‌زد. نمونه بارز آن شاعر معروف حطیئه است که همواره در غم دوران گذشته خویش به سر می‌برد و سعی داشت دوباره به هجو گفتن روی آورد. (الفاخوری، ۱۹۸۶: ۲۷۵) حتی اعراب بادیه‌های نجد و یمن پس از رحلت پیامبر فرصتی یافتند تا از انجام فرائض دینی شانه خالی کنند. (طبری، همان، ۶۱/۲) در دوران خلافت امام بسیاری از مردم بنا به دلایل متعدد یا از دین رویگردان بودند و یا اهمیت چندانی به امور دینی نمی‌دادند. علی (ع) نیز وقتی که دنیا پرستی، مقام خواهی و پیروی از هوی و هوس مردم به ویژه برخی خواص را نظاره‌گر می‌شد، دچار دل‌تنگی و ناراحتی و غم می‌شد. به خاطر همین کجروی‌ها و انحرافات مردم از سیره الهی نبوی، ایشان تمایلی به پذیرش خلافت پس از قتل عثمان نداشت و زمانی که بار مسئولیت را به دوش گرفت، غم غربت دین باعث شد تا در بسیاری از خطبه‌هایش مردم را به احیای ارزش‌های الهی عهد رسول خدا (ص) فرا خواند. اینجاست که ارتباط دین با نوستالژی در کلام امام فهمیده می‌شود. آن حضرت در موعظه‌ای خطاب به مردم حس نوستالژیک خود را نسبت به آخرت در خطبه ۲۰ چنین بیان می‌دارد: «فَأَنَّكُمْ لَوْ قَدْ عَابْتُمْ مَا قَدْ عَابِنَا مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ لَجَزَعْتُمْ وَ وَهَلْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَطَعْتُمْ وَ لَكِنَّ مَحْجُوبٌ عَنْكُمْ مَا قَدْ عَابِنَا وَ قَرِيبٌ مَا يُطْرَحُ الْحِجَابُ وَ لَقَدْ بُصِّرْتُمْ إِنْ أَبْصَرْتُمْ وَ أَسْمِعْتُمْ إِنْ سَمِعْتُمْ وَ هَدَيْتُمْ إِنْ اهْتَدَيْتُمْ وَ بَحَقُّ أَقُولُ لَكُمْ لَقَدْ جَاهَرْتَكُمْ الْعَبْرُ وَ زَجَرْتُمْ بِمَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ وَ مَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ» هر آینه، اگر می‌دیدید آنچه را که مردگانتان پس از مرگ دیده‌اند، بی‌تابی می‌نمودید و وحشت بر شما چیره می‌شد. (و آنچه را ناشنیده می‌گرفتید، می‌شنیدید) و سر به فرمان خدا می‌آوردید. ولی آنچه مردگانتان پس از مرگ دیده‌اند، اکنون از چشم شما پنهان است و بزودی پرده‌ها بالا خواهد رفت. آن حقایق را به شما نیز نشان دادند، ولی دیدن نخواستید و به گوش شما رسانیدند، ولی شنیدن نخواستید. شما را راه نمودند، ولی ره یافتن نخواستید. برآستی می‌گویم که عبرت‌ها و اندرزها بر شما آشکار بود و از آنچه می‌باید دوری جوید شما را منع کردند و پس از ملائکه، که رسولان آسمانند، جز انسان فرمان خداوند را ابلاغ ننماید.

حضرت می‌خواهد مردم را از خواب غفلت بیدار نماید تا در آخرت گرفتار عذاب الهی نشوند. در جایی دیگر حضرت نگرانی خود را از عاقبت مردم چنین بیان می‌دارد: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَتُنَانِ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ طُولِ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَى فَيَصُدُّ عَنِ

الْحَقُّ وَ أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخِرَةَ أَلَا وَ إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ وَكَّتْ حَذَاءَ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابُهُ كَصُبَابِهِ الْإِنَاءِ اصْطَبَّهَا صَابُهَا أَلَا وَ إِنَّ الْأَخِرَةَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ لِكُلِّ مِنْهُمَا بَنُونَ فَكُونُوا مِنْ أُبْنَاءِ الْأَخِرَةِ وَ لَا تَكُونُوا مِنْ أُبْنَاءِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ وَكْدٍ سَيُلْحَقُ بِأَبِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابَ وَ عَدَاً حِسَابٌ وَ لَا عَمَلَ» (نهج البلاغه، خطبه ۴۲) ای مردم، ترسناک‌ترین چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: یکی پیروی هوای نفس و دیگری بی‌مرز بودن آرزو. اما پیروی هوای نفس انسان را از حق باز می‌دارد و بی‌مرز بودن آرزو آخرت را از یاد می‌برد. بدانید که دنیا به سرعت از شما روی گردانده و از آن جز ته مانده‌ای که کسی آن را در کاسه باقی نهاده باشد نمانده و آگاه باشید که آخرت روی نموده است و برای هر یک از دنیا و آخرت فرزندان است، شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا، زیرا هر فردی در آخرت به مادرش ملحق می‌شود. امروز زمان عمل است و باز خواستی نیست و فردا روز باز خواست است و عملی در آن میسر نمی‌باشد.

این امر چیزی است که هر مسلمانی آن را می‌داند اما کسانی که دارای نفس مطمئنه هستند در این مسیر ثابت قدم هستند و کسانی که ضعیف هستند و پیرو هوا و هوس، گرفتار تغییر و دگرگونی می‌شوند. در جای جای نهج البلاغه نگاه نوستالژیک حضرت به دنیای آخرت دیده می‌شود و در هر کجا که این حس در ایشان وجود می‌آید، حضرت می‌خواهد آن را به مردم نیز منتقل کرده و پیوسته بدان‌ها آخرت و سرای باقی را متذکر می‌شود. این وعظها و تذکرها برای مردمی که یا جاهل هستند و یا آخرت را فراموش کرده‌اند، بسیار ضروری است. لذا در جامعه‌ای که عوام آن جاهل باشند و خواص آن دنیا طلب و مقام پرست، طبیعی است که انسان آگاه و عاقل گرفتار نوعی دل‌تنگی شود و همین دل‌تنگی و اندوه در کلام و بیانش نیز متجلی گردد.

۷. ابعاد نوستالژی

نوستالژی ابعاد گوناگونی دارد که برخی از آنها عبارتند از ناتوانی، عزلت، پوچی، تمرد و سلب آزادی؛ و این به معنای آن نیست که تمامی ابعاد نوستالژی در فردی که احساس نوستالژیک را دارد، دیده شود، بلکه با توجه به تفاوت جوامع بشری و موقعیت زمانی و مکانی آنها، این احساس نیز متفاوت خواهد بود. بنابراین در اینجا به آن دسته از ابعادی که در نهج البلاغه تجلی یافته پرداخته می‌شود.

۸. احساس ناتوانی

احساس عجز و ناتوانی می‌تواند در انسان حس نوستالژیک را پدید بیاورد. در دوران خلافت علی(ع) این حس زمانی به ایشان دست داد که سپاه شام در نبرد صفین در شرف سقوط و نابودی بود، اینجا بود که معاویه نیرنگ عمرو عاص را عملی کرد و دستور داد تا قرآن‌ها را به نیزه بزنند؛ پس از این اقدام، منافقان و ساده‌لوحان فریاد بر آوردند: لا حکم الا لله! این شعار باعث شد که گروهی از سپاهیان امام که تحت تاثیر این حرکت فرار گرفته بودند، دست از نبرد بکشند. از نظر آنها دعوت به حکم قرآن قابل رد نبود. با وجود این که امام قرآن ناطق بود و آن بر سپاهیان خویش گوشزد می‌کرد ولی کمترین تاثیری در وجود آنها نداشت. در چنین شرایطی علی(ع) در برابر موجی از نافرمانی قرار گرفت. اینان نه تنها دست از جنگ کشیدند، بلکه حضرت را تهدید به خروج و مرگ کردند، امام وقتی که دید در برابر آنها نمی‌تواند کاری انجام دهد، علی رغم میلش به ناچار تسلیم خواسته‌های آنها شد و زمانی که کوفیان ابوموسی را به عنوان حکم انتخاب کردند، امام باز در ابتدا نپذیرفت و به جای او ابن عباس را معرفی کرد؛ اما سپاهیان امام بار دیگر امتناع کردند، دوباره امام در برابر رفتار جاهلانه آنها ناتوان شد. بدین ترتیب امور سیاسی برخلاف میل ایشان در جریان بود هر چند که ایشان به عنوان خلیفه و ولی امر مسلمانان بودند. آن حضرت این شرایط اسف بار را به هنگام خطاب قرار دادن نهروانیان چنین به تصویر کشیده است: «فَأَجْمَعَ رَأْيُ مَلَائِكُمْ عَلَى أَنْ إِخْتَارُوا رَجُلَيْنِ فَأَخَذْنَا عَلَيْهِمَا أَنْ يُجْعَجَعَا عِنْدَ الْقُرْآنِ وَلَا يُجَاوِزَاهُ وَ تَكُونُ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ وَ قُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ فَتَاهَا عَنْهُ وَ تَرَكَهَا الْحَقُّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا وَ الْإِعْوَجَاجُ دَابَّهُمَا رَأَيْهِمَا وَ قَدْ سَبَقَ اسْتِشْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَ الْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأَيْهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا وَ التَّفَهُ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكَوسِ الْحُكْمِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶) رأی سران‌تان بر آن قرار گرفت که دو مرد را برگزینند. و ما از آن دو پیمان گرفتیم که هرچه قرآن گوید همان کنند و از آن تجاوز نمایند. زبانشان با قرآن باشد و دلشان پیرو قرآن. ولی آن دو گمراه شدند و با آنکه حق را به عیان می‌دیدند ترکش گفتند و دلشان به ستم متمایل بود و کجروی شیوه آنها. شرط کرده بودیم که در داوری به عدالت گرایند و به حق عمل کنند و این پیش از آن بود که چنان رأی بد و ستمکارانه‌ای بدهند. اکنون که آن دو پای از جاده حق بیرون نهاده‌اند و حکمی واژگونه داده‌اند تا به رأیشان وقعی ننهیم.

شدت ناراحتی حضرت از دست خوارج که مانع از آن شده بودند تا کار شام یکسره شود، در این سخنان حضرت هویدا است: «أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَلَا بَقِيَّ مِنْكُمْ أِبْرٌ، اءَ بَعْدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَجِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ؟ لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ فَأَوْبُوا شَرًّا مَأْبٍ وَارْجِعُوا عَلَيَّ أَثَرَ الْأَعْقَابِ، أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا وَآثْرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً.» (نهج البلاغه، خطبه ۵۷) باد ریگ انگیز بر شما بوزد. آنسان، که باقی نگذارد کسی را که راه فساد پوید. آیا پس از آنکه به خدا ایمان آورده‌ام و همراه رسول الله (ص) جهاد کرده‌ام، به کفر خود اقرار کنم. براستی، اگر چنین کنم، گمراه شده‌ام و هرگز از هدایت یافتگان نبوده‌ام. از این راه باطل و پلید، که در آن گام نهاده‌اید، بازگردید و روی واپس کنید. بعد از من به خواری خواهید افتاد، آنگونه که سراپای شما غرق در مذلت گردد، شمشیر برنده بر سرتان فرود آید و بازیچه دست خودکامگان ستمکار شوید.

واقعا امام در برابر این قوم درمانده بود که چگونه آنها را قانع نموده و از تصمیم‌شان منصرف نماید. این ناتوانی باعث شده تا بر آنان بسیار غضبناک بوده و نفرین‌شان کند. احساس شکست در برابر آرزوها و آرمان‌ها برای انسان ناراحتی بزرگی به بار می‌آورد و محقق نشدن چیزی که انسان انتظارش را داشت دردناک است. (النوری، ۱۹۷۹: ۱۵) و این باعث تقویت حس نوستالژیک در انسان می‌شود. این حس حضرت در پاسخ به اشعث بدون هیچ توضیحی متجلی است. وقتی که اشعث آن حضرت را پس از ماجرای حکمیت به پذیرش آن متهم می‌ساخت، امام در خطبه ۱۲۰ فرمود: «... أَرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي؟ كِنَاقِشِ الشُّوْكَهَ بِالشُّوْكَهَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا. اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطْبَاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوَى...» می‌خواهم درد خود را با شما درمان کنم و حال آنکه شما عین درد من هستید. همانند کسی که بخواهد با نوک خاری، خاری را از پای بیرون کند و می‌داند که خار به خار متمایل است. بارخدایا، پزشکان این درد بی‌درمان از علاج ملول شده‌اند...

همان فردی که بنا به گفته ابن ابی الحدید «تمام پیش آمدهای ناگوار و تباهی‌ها که در خلافت علی(ع) پیش می‌آمد و هر اضطرابی که روی می‌داد باعث و بانی آن اشعث بود» (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸ق: ۲۹۷/۱) این بار انگشت اتهام به سوی امام گرفته بود که شما چرا حکمیت را پذیرفتید؟ با وجود کسانی چون اشعث و سایر افراد سست عنصر و منافق و منفعت طلب، آرمان‌های بلند دست یافتنی نبود.

۹. بی‌هدفی

این بُعد از ابعاد نوستالژی بیانگر دگرگونی حقایق و وارونه نشان دادن آنها را بیان می‌کند و این که هیچ چیزی دارای ضابطه و معیاری نیست، یعنی چیزی که قبلاً درست بود، الان نادرست شده و چیزی که نادرست بود، رنگ و بوی شریعت به خود گرفته و درست جلوه داده می‌شود و دیگر چیزی بر مبنای معیارها و قواعد و قوانین جامعه نیست. (خلیفه، ۲۰۰۳: ۱۷) پس از ماجرای حکمیت حال اهل عراق چنین بود، هر کسی خود را بر حق می‌دانست. در این میان خوارج زبان نیش‌دار خویش را متوجه حضرت می‌کردند. امام به تنهایی در یک جبهه قرار داشت و سپاهش به چندین جناح تقسیم شده بودند و در دنیا پرستی به رقابت می‌پرداختند. آنها عهد و پیمان خویش را فراموش ساختند و بر حق و حقیقت تاختند؛ اما باز حضرت به حکم مسئولیت و اهداف الهی خویش می‌خواست دوباره پرده از جلوی چشم و هوش آنها کنار بزند تا آنها را به حقیقت و راه صواب رهنمون سازد و درد تفرقه و پراکندگی را مداوا نماید. لذا خطاب به آنها فرمود: «...أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُظْهَرَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ عَلَيْكُمْ لَيْسَ لَانْتَهُمُ أَوْلَىٰ بِالْحَقِّ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لِإِسْرَاعِهِمْ إِلَىٰ بَاطِلٍ صَاحِبِهِمْ وَ إِبْطَائِكُمْ عَنْ حَقِّي وَ لَقَدْ أَصْبَحْتَ الْأُمَّمَ تَخَافُ ظُلْمَ رِعَائِيَا سَتَنْفَرُوكُمْ لِلْجِهَادِ فَلَمْ تَنْفَرُوا، وَ أَسْمَعْتُمْكُمْ فَلَمْ تَسْمَعُوا، وَ دَعَوْتُمْكُمْ سِرًّا وَ جَهْرًا فَلَمْ تَسْتَجِيبُوا...» (نهج البلاغه، خطبه ۹۷) به خدایی که جانم در دست قدرت اوست که ارتش معاویه بر شما پیروز خواهند شد، نه به خاطر این کهاز شما به حق شایسته ترند، بلکه بدان خاطر که آنان در حرکت به سوی باطل زمامدارشان شتابانند، و شما در برابر حق من سست و کند هستید. هرآینه ملل مختلف از ستمکاری زمامدارانشان در ترسند، و من از ستم ملت‌م بر خویش در وحشتم. شما را به جهاد برانگیختم، از جای نجنبیدید، خواستم سخن خود به گوش شما برسانم، نشنیدید.

همان طور که در متن خطبه ملاحظه می‌گردد، علی(ع) از دگرگونی اهداف و معیارها شکایت می‌کند، چون که می‌بیند که اهل باطل در طلب باطل خویش جدیت دارند در صورتی که اهل حق پا پس گذاشته و حتی نصیحت نیز در حال‌شان فرقی نمی‌کند و کاملاً بی تفاوتی در پیش گرفته‌اند، هر چند این نصیحت‌گر رهبر و خلیفه آنها باشد که شرع مقدس اسلام بر اطاعت از آن تاکید صریح دارد، لذا می‌فرماید: «... وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَلَمْ تَقْبَلُوا، أَشْهُودُ كَعِيَابٍ؟ وَ عَيْدُ كَارِبَابٍ؟ أَتَلَوْ عَلَىٰ كُمْ الْحِكْمَ فَتَنْفَرُونَ مِنْهَا، وَ أُعْطِكُمْ بِالْمَوْعِظَةِ الْبَالِغَةِ فَتَنْفَرُونَ عَنْهَا، وَ أُحْتِكُمْ عَلَىٰ جِهَادِ أَهْلِ الْبَغْيِ فَمَا آتَىٰ عَلَىٰ آخِرِ قَوْلِي حَتَّىٰ أُرَاكُمْ

مُتَفَرِّقِينَ آيَادِي سَبَاءٍ. تَرْجِعُونَ إِلَى مَجَالِسِكُمْ، وَتَتَّخِذُونَ عَنْ مَوَاعِظِكُمْ، أَقْوَمَكُمْ عُذْوَةً، وَ تَرْجِعُونَ إِلَى عَشِيَّتِهِ كَظَهَرِ الْحَيَّةِ، عَجَزَ الْمَقْوَمُ، وَ أَعْضَلَ الْمَقْوَمُ...» (نهج البلاغه، خطبه ۹۶) اندرزتان دادم نپذیرفتید. حاضرانی هستید به مثابه غایبان و بندگانی هستید چون خداوندان. سخنان حکمت آمیز بر شما خواندم از آن رمیدید. به اندرزهای نیکو پندتان دادم، هر یک از سویی پراکنده شدید. شما را به جهاد با تبهکاران فرا می‌خوانم، هنوز سختم به پایان نرسیده ، می بینم هرکس که به سویی رفته است، انسان که قوم ((سبا)) پراکنده شدند. به جایگاه‌های خود باز می‌گردید و یکدیگر را به اندرزهای خود می‌فریبید. هر بامداد شما را همانند چوب کجی راست می‌کنم و شب هنگام خمیده چون پشت کمان نزد من باز می‌گردید. راست کننده به ستوه آمده و کار بر آنچه راست می‌کند دشوار گردیده .

طولانی بودن روند اجرایی ماجرای حکمیت و نبرد با خوارج در نهر روان، گرچه به پیروزی قاطع و سریع علی(ع) انجامید، ولی آثار منفی روانی و عاطفی را در کوفیان به جا گذاشت و به طبع آن در ناپایداری حکومت علوی تاثیر داشت به طوری که سخنان حضرت در ملامت آنها نشانی از سستی و ناتوانی آنها در یاری حکومت مشروع و بی تفاوتی آنها نسبت به حوادث روز جامعه خود بود.

۱۰. تناقض در ارزش

محمدعباس یوسف در کتاب «نوستالژی و آفرینش هنری» درباره ارزش چنین می‌گوید که ارزش عبارتست از هر چیزی که شایسته توجه و عنایت فرد باشد. ارزش با توجه به شرایط روحی اخلاقی تغییر می‌کند و به طور کلی بیانگر رفتار شایسته انسان است. وقتی انسان بار ارزشی را به دوش می‌کشد و آن را می‌پذیرد، در واقع آن را ترجیح داده و از میان چیزهای دیگر برگزیده است و آن را برای کارکرد معرفتی و رفتاری و وجدانی شایسته داشته است. (یوسف، ۲۰۰۵: ۲۷)

ارزش‌ها را برخی امور نسبی می‌دانند که از فردی به فرد دیگر متفاوت است، برای برخی دنیا پرستی و مقام خواهی ارزش است و برخی دیگر نیز هم به دنیا و هم به عقبی اهمیت می‌دهند و برخی نیز دنیا را مزرعه آخرت و محل گذر می‌دانند. این امر به شخصیت افراد بر می‌گردد. البته منظور شخصیت اصلی افراد است نه شخصیت ویتیرینی. در این بین کسانی هستند که دیانت در وجود آنها رسوخ کرده و با آنها عجین شده است، دچار تناقض ارزشی نمی‌شوند که انبیا و اولیا از این گروه هستند. اینجاست که دنیا با همه زیبایی‌ها و

فریبندگی هایش نه تنها در چشم حقیقت بین علی (ع) ارزش ندارد، بلکه یکی از خوارترین و بی ارزش ترین چیزهاست که برای حضرت به گواه نهج البلاغه مثل یک غریبستان است. علی (ع) انسان خدا شناس و عارف روشن ضمیری است که در سایه ایمان به خدا و در پرتو عرفان، دنیا را به خوبی و کمال شناخته است و از مردم می خواهد که هرگز فریب آن را نخورند؛ اما گوش های شنوا چقدر اندک هستند. ایشان از تناقض در رفتار مردم میان دنیا دوستی و آخرت طلبی متاثر می شود و دنیا را سه طلاقه می کند تا دیگران پند بیاموزند: «یا دنیا یا دنیا، الیک عنی! ابی تعرضت؟ ام الی تشوفت؟ لا حان حینک! هیهات! غری غیری، لا حاجه لی فیک، فعیشک قصیر، و خطرک یسیر، و املک حقیر! آه من قله الزاد، و طول الطریق، و بعد السفر، و عظیم المورد» خطبه متقون از دیگر مواردی است که در آن ارزش متناقض به وضوح دیده می شود، آنجا که امام تصویری از انسان مومن پرهیزگار را عرضه داشته و می فرماید: «فَمِنْ غَلَامَةٍ أَحَدِهِمْ: أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَ حَزْمًا فِي لَيْنٍ وَ إِيْمَانًا فِي يَقِينٍ، وَ حِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَ عِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَ قَصْدًا فِي غِنَى، وَ خَشْوَعًا فِي عِبَادَةٍ، وَ تَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَ صَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَ طَلْبًا فِي حِلَالٍ، وَ نَشَاطًا فِي هُدًى، وَ تَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ، يَعْْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَ هُوَ عَلَى وَجَلٍ، يُمْسِي وَ هَمُّهُ الشُّكْرُ، وَ يُصْبِحُ وَ هَمُّهُ الذِّكْرُ، يَبِيتُ حَذِرًا، وَ يُصْبِحُ فَرِحًا: حَذِرًا لَمَّا حَذَرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَ فَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَ الرَّحْمَةِ، إِنْ اسْتَضْعَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ، قُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَ الْقَوْلَ بِالْعَمَلِ...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۲) از نشانه های یکی از آنها این است که می بینی که در کار دین نیرومند است و در عین دوراندیشی نرمخوی و ایمانش همراه با یقین است و به علم آزند و علمش آمیخته به حلم و توانگریش همراه با میانه روی است و عبادتش پیوسته با خشوع. در عین بینوایی محتشم است و در عین سختی، صابر. در طلب حلال است و در جستجوی هدایت شادمان. از آزمندی به دور است. در آن حال، که به کارهای شایسته می پردازد، دلش بیمناک است. سپاسگویان روز را به شب می آورد و ذکرگویان شب را به روز می رساند. شب را در عین هراس می گذراند و شادمانه دیده به دیدار صبح می گشاید. هراسش از غفلتی است که مبادا گریبانگیرش شود و شادمانیش از فضل و رحمتی است که نصیبش گشته. اگر نفسش در طلب چیزی ناخوشایند سرکشی کند، پای می فشرد تا خواهشش را برنیاورد. شادمانی دلش، چیزی است که پایدار است و پرهیزش، از چیزی که نمی باید. دانش را به بردباری آمیخته است و گفتار را با کردار.

دو نکته مهم در متن فوق قابل ملاحظه است. اول این که در زمانی که همام بسر می‌برده است، نمونه متعالی ارزش‌های اسلامی در جامعه وجود نداشت؛ بنابراین همام از امام درباره ویژگی انسان متقی سوال کرد. دوم این که هر آنچه در متن خطبه جنبه مثبت دارد، حضرت حائز آن بوده و هر آنچه که جنبه منفی دارد از آن به دور است. جنبه‌های مثبت خطبه امام و هر آنکه با او همراه است را شامل می‌شود و جنبه‌های منفی جمع فراوانی را شامل می‌شود که خطبه را می‌شنوند ولی عکس العملی نشان نمی‌دهند به جز همام که انسان وارسته‌ای بود و حق داشت با شنیدن آن پس بیفتد. امام و در کنار ایشان کسانی مثل همام احیاگر و دنباله رو ارزش‌های ثابت هستند در حالی که کوفیان و دنیا طلبان و منافقان تقاض ارزش‌ها در رفتار و کردارشان موج می‌زند و سخنان امام و بیدارگری ایشان و یاران‌شان نیز سود چندانی ندارد. مولوی چه خوش گفته است:

گوش بفروش دیگر گوش خر کاین سخن را در نیابد گوش خر

۱۱. نتایج پژوهش

۱. نوستالژی یک حالت روحی - روانی انسان است که ریشه در ناخود آگاه وی داشته و در اثر عوامل مختلف فردی، اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آید و به تناسب افکار، اندیشه‌ها و آرمان‌ها و نیز جایگاه افراد شدت و ضعف پیدا می‌کند.
۲. حس نوستالژی حاصل جدایی بین فرد و آرمان‌ها و رویاهایش می‌باشد که بنا به دلایلی از قبیل تضاد، طرد شدن، عصیان، انزوا و نگرانی این جدایی رخ می‌دهد.
۳. بعد سیاسی نوستالژی در امام به خاطر شرایط سیاسی حاکم بر جامعه زمان امام بود که متأثر از فعالیت گروه‌های مخالف، فتنه‌گران و آشوب طلبان و حتی برخی از سپاهیان ساده لوح بوده است.
۴. بعد دینی نوستالژی در نهج البلاغه متأثر از رفتار مسلمانان نسبت به احکام دین اسلام و تساهل آنها در امورات دینی و نیز تقویت و رواج گرایش دنیا طلبی و هوا خواهی و فرو ریختن ارزش‌ها و انحراف معیارها در میان مسلمانان بوده است که به نگرانی حضرت نسبت به آینده دینی مسلمانان بیشتر دامن می‌زد.
۵. ابعاد مختلف نوستالژی که در نهج البلاغه تجلی یافته است ریشه در مسئولیت پذیری امام در قبال افراد جامعه خویش و مسلمانان تحت امرش دارد. مسئولیتی که اجرای عدالت و برپایی حق و حقیقت یکی از ارکان آن به شمار می‌آمد که

عملیاتی کردن آنها را مسائلی چون حکمیت و موضع‌گیری خوارج با چالش مواجه می‌کرد.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

- آریانپور، منوچهر، ۱۳۸۰، فرهنگ پیشرو آریانپور، چاپ چهارم، تهران: جهان رایانه.
- آصفی، محمد مهدی، ۱۳۸۷، غربت و اغتراب: درنگی در حدیث "بدء الاسلام غریبا و سيعود غریبا فطوبی للغرباء"، مجله علوم حدیث، سال سیزدهم، شماره اول پیاپی ۴۷.
- ابن ابی الحدید، ۱۳۷۵ق، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل، انتشارات عیسی الحلبی.
- ابن جریر، محمد، ۱۴۰۳، تاریخ الرسل و الملوک، بیروت: دار الفکر.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، ۱۹۶۱، المسالک و الممالک، قاهره.
- باطنی، محمدرضا، ۱۳۶۸، واژنامه روانشناسی و زمینه‌های وابسته، تهران: فرهنگ معاصر.
- تقی زاده، صفدر، ۱۳۸۱، نوستالژی، مجله فرهنگ و هنر (بخارا)، شماره ۲۴.
- خلیفه، عبداللطیف، ۲۰۰۳، دراسات فی سیکولوجیة الاغتراب، قاهره، دار غریب للنشر و توزیع.
- دورانت، ویل، ۱۹۷۵، قصه الفلسفه، مترجم عبدالله المشعشع، بیروت: مکتبه المعارف.
- روشنفکر، کبری و سجاد اسماعیلی، ۱۳۹۳، بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر عبدالوهاب بیاتی و شفیع کدکنی، مجله پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، شماره ۴.
- شریفیان، مهدی، ۱۳۸۶، بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری، مجله ادبیات فارسی سیستان و بلوچستان، سال پنجم، بهار و تابستان.
- الفاخوری، حنا، ۱۹۸۶، الجامع فی تاریخ الادب العربی، بیروت: دار الجیل.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳، بحار الانوار، بیروت: موسسه الوفاء.
- ناصح ستوده، منیره، ۱۳۷۹، علل انتخاب کوفه به عنوان مرکز خلافت از سوی حضرت علی، نامه قم، شماره ۱۱ و ۱۲، پائیز و زمستان.
- النوری، قیس، ۱۹۷۹، الاغتراب اصطلاحا و مفهوما و واقعا، مجله عالم الفکر، شماره ۱ مجلد دهم.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۱، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- _____، ۱۳۸۷، ترجمه دشتی، قم: موسسه انتشاراتی امام عصر.
- یوسف، محمد عباس، ۲۰۰۵، الاغتراب و الابداع الفنی، قاهره: دار غریب للنشر و التوزیع.